باسط منظور وانی (حق کاپی رائٹ محفوظ ہے) تاریخ خرید ۲۳ مئی

کل سبب و نسب ینقطع یوم القیمة الا سببی و نسبی و صہری

رضی اللہ عنہ

نسب نامۂ حضرت غوث الاعظم

۱۳۱۴ھ

موسوم بہ

حفظ المریدین

تصنیف سیادت و نجابت دستگاہ جناب مولانا میر سید احمد شاہ صاحب قادری الحسنی الحسینی حیدواری دام مجدہٗ۔ حسب فرمائش جناب مولانا محمد اکبر شاہ صاحب قادری حیدواری برادر ارجمند مصنف (با اہتمام خادم خاندان غوثیہ غلام محمد و نور محمد قادری تاجر کتب مہاراج رنبیر گنج بازار سرینگر کشمیر) در مطبع اسلامیہ سٹیم پریس لاہور باہتمام مولوی عبد الرشید مینیجر طبع شد

بحسن کوشش خواجہ محمد انور شاہ بانڈے قبیلہ خواجہ احسن شاہ صاحب بانڈے خادم درگاہ حضرت بل بقلم محمد سیف الدین کشمیری در سنہ ۱۳۱۲ ہجری صورت تحقیق یافت +

بار اول تعداد جلد ایکہزار قیمت فیجلد (۲؎)
(جس پر ہماری مُہر نہ ہو وہ مال مسروقہ ہے)

هُوالقادر

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر بسم الله نخستین تاج این افسر شده است
بعد از آن این کاخ ایمان را ست ذکر چار یار
بوحنیفه صاحب مذهب امام اعظم است
رحمت حق باد بر ارواح شان فی کل حین

زان سپس اورنگ دفتر نعت پیغمبر شده است
زینت و زیبائی و آرایش او فر شده است
حضرت نعمان ثابت کو بدین رهبر شده است
نیز بر احباب و بر اتباع شان یکسر شده است

در بیان محبت اهلبیت علیهم السلام

حکم آمد از خدا حب نبی و صحب و آل
گفت بنهادم در امت این دو بس امر عظیم
گرچه شرف المرء بالعلم والادب فرموده اند
هر نسب را نیست در دنیا دوام و هم قیام
گفت حق آل من هر کس شناسد بیگمان
او چو ابراهیم فرموده دعا بر آل خویش
مدعا در سعی حب آل او باشی مدام

هم مودت با قریبانش مؤکد تر شده است
آن یکی قرآن دوم عترت بوصف اطهر شده است
حب اهل بیت لیکن آن هر دو را مقصد شده است
لیک نسل پاک او پاینده تا محشر شده است
لیک نشناسد هر آنکو مرد بدگوهر شده است
زان بر امت این دعا در هر نماز اکثر شده است
از نبی هر مؤمنی این امر را مأمور شده است

در منقبت حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه

شکر باید حال من در هر نفس بهتر شده است
گرچه هر یک ز اولیا و اتقیا نجم هداست
شاه جیلان میر میران آن شه عالم پناه
آن محی الدین لقب از آل پاک مصطفی
اسم پاکش بیشمار و زانهمه بس پر شرف
ز آل پاک حیدر و زهرا بود او یادگار
فیض او جاری بود در آسمان و در زمین
هست نام پاک او ورد زبان جن و انس
بد مشابه قول و فعلش چون بجد خویشتن

غوث الاعظم نام را سایه فگن بر سر شده است
شاه جیلان در همه اقطاب همچون خور شده است
آنکه طبلش در زمین و آسمان اشهر شده است
در زمین و آسمان غوغای فیضش بر شده است
یازده اسمش که ورد خلق بحر و بر شده است
نور چشم حضرت شبیر و هم شبر شده است
رهنمای اولیای اصغر و اکبر شده است
مومنان را هر زمان چون حرز جان پرور شده است
موجب آن محی دین پاک آنسرور شده است

نسبتش سوی رسول الله از آن گشته قوی
هست زیب گردن هر دوست حق پای او
بارک الله نام پاک او چو اسم اعظم است
بود بر کتفش علامت از قدمهای نبی
نی نگر بر جامه و جسمش نشسته هیچگاه
قیصر و خاقان بسنگ آستانش جبهه سا
گرد درگاهش بچشم جمله شاهان توتیاست
شان او در اولیا و اصفیا ممتاز تر
گفت واشوقا الی لقاء اخوانی نبی
بود او صدیق هم افراد و هم اوتاد و قطب
قول او در بهجة الاسرار دیدم من که گفت
پای او بر فرق جمله اولیا و اصفیا
اولیا مالند خاک آستانش بر جبین
اولیا و اصفیای عالم از روی یقین
نایب [illegible] و وارث جد خود آن غوث الوری
گر کسی زین سلسله گیرد گمان بد بدل
گفت هستم شیخ شیخان طریقتهای دین
گفت عطشان طریقت را منم آب حیات
اسم پاکش هر زمان ورد زبان دارم بجان
من بصدق دل چو کردم منقبت خوانی او
شیئاً لله یک نظر بر حال این بیچاره کن
بهر و صافی تو هر موی احمد شد زبان
چون عطا شد ذوالفقار مهر تو در دست من
لی همین احمد بمدحت منقبت خوانی کند
ای در درج سیادت وی مه برج یقین

چون نبی از ذات پاکش وصف اظهر شده است
انقیاد حکم او بر هر ولی اجدر شده است
حل نمای عقده های مشکلات اکثر شده است
بوی خوش اندر عرق از عطر بو بازر شده است
اینچنین اوصاف پاکش در کتب ذکر شده است
فاخر از دربانی کوی درش سنجر شده است
خاک کویش زینت تاج سر قیصر شده است
همچو اندر انبیا شان نبی بهتر شده است
این اشارت هم به محی الدین پیغمبر شده است
هم ز اصحاب نبی مبشر از آنسرور شده است
جسم من نبود که جسمم جسم پیغمبر شده است
زانکه از حکم نبی این امر را مأمور شده است
زیر حکمش جن و انس و هم ملک یکسر شده است
کامیاب از جام فیض آن نکو محضر شده است
کز ظهورش شرع و دین با زینت و با فر شده است
شیر اگر باشد چو سگ خوار و ذلیل ابتر شده است
زانکه جدم شهر علم و باب آن حیدر شده است
دیدگان را خاک پایش کحل روشنگر شده است
زانکه نامش بر دلم در روز و شب محور شده است
هست امیدم که غوث الاعظم یاور شده است
کز نگاهت سارقی را خلعتی در بر شده است
کی زمن چیزی بغیر از مدح تو اظهر شده است
زان سبب دشمن زمن لرزنده چون عنبر شده است
هر یک از جن و بشر از مدح تو آگه شده است
یک نظر بر حال احمد کن که بس مضطر شده است

هر که این منظوم احمد یاد دارد یا بخواند	شاه جیلان ظاهر و باطن یار و یاور شد است
اولیا را شد ولایت حاصل از برکات او	خلعت شاهی ازو هر قطب را در بر شد است
تاج راس المؤمنین نعلین پاکش آمده	دزد را ملبوس قطبیت ازو در بر شد است
زو بشیر آمد اویس و هم جنید و هم حسن	کز محی الدین جیلی عارف اخیر شد است

در ترجمهٔ مقوله‌های آنحضرت رضی الله عنه

در قصیدهٔ مدح فرماید که قبل از آدم	در مقام حب و قربت بر سرم افسر شد است
گفت بودم من انیس انبیا و اولیا	زان سبب بر من کرم از مالک داور شد است
گفت من بودم انیس آدم و ادریس و نوح	با خلیل آذر چو آتش را گل احمر شد است
چون به ابراهیم حکم ذبح اسماعیل شد	آن کبش از جنة الماوا از مراح خفر شد است
چونکه یعقوب نبی در هجر یوسف شد ضریر	غوث اعظم اندر این بیت الحزن غمخور شد است
دفع کرمان از تن صابر ز دست عالی اوست	لحن داود نبی از صوت او خوشتر شد است
بلکه با موسی و عیسی هر زمان همراز بود	با محمد در شب معراج مونس شد است
صد هزاران شکر میخوانید ای مردان دین	زانکه از درج نبی سید چنین گوهر شد است
کی زبان آرم که گویم وصف آن عالیجناب	خود زبان عقل و فکرم زین بیان قاصر شد است
نام او شیخ السماء و الارض و الشیخ الشجر	هم بود شیخ الحجر هم شیخ کوه و در شد است
بیعت و ارشاد او آمد مسلسل تا نبی	منتهی این سلسله تا مرتضی حیدر شد است
دست بیعت کردن او هست چون کشتی نوح	هر که شد داخل در آن از غم رها ایسر شد است
اوست پیر کامل و پشت و پناه بیکسان	مخلصان را دستگیر و شافع محشر شد است
هر مریدی را که حامی شیخ عبد القادر است	کی شود خائف گرش دشمن جهان یکسر شد است
خاک پایش مخلصان را بهتر است از توتیا	گرد راهش در دماغ ما به از عنبر شد است
خاک پای او شفائی اوست چون کحل البصر	زانکه از گرد رهش چشمان کور ابصر شد است
هست یک موی شریفش منجلی در خانیار	آن زیارتگاه خاص و عام این کشور شد است
بنفسی بالالف فرموده است در شان مرید	لا یقوم الفرخ فرمانش مبشرتر شد است
گفت والله روز محشر هر محب و هر مرید	برد خواهم در جنان ایمن ز حق آمر شد است
گفت والله بر سر جمع مریدان دست من	چون فلک سایه فکن بر مرکز اغبر شد است

گفت والله هر مریدی را شوم من دستگیر	من بمغرب باشم او گر بمشرق در شد است
گفت باز اشهبم در عالم علوی لقب	بلبل الافراخ نام من به بحر و بر شد است
گفت امّم فاطمه بنت محمد مصطفی است	آب من شاه علی شیر خدا صفدر شد است

در بیان نسب نامهٔ آنحضرت رضی الله عنه

والدش سید ابو موسی صالح جنگی دوست	کابن سید میر عبد الله عالی فر شد است
میر عبد الله که ابن میر یحیی زاهد است	پور شمس الدین محمد آن نکو محضر شد است
بود او فرزند آن بو بکر داودی لقب	کابن سید میر موسی ثانی اشهر شد است
اوست ابن میر عبد الله ثانی صالح او	پور سید میر موسی الجون فرخ فر شد است
اوست نور چشم عبد الله محض و المجل	کابن شه حسن المثنی طاهر و اطهر شد است
اوست فرزند امام ما حسن ابن علی	افتخار اهلبیت و آل پیغمبر شد است
امّ پاکش فاطمه بنت ابو عبد الله است	کو ز احفاد امام الصادقین جعفر شد است
زین سبب حسنی حسینی جعفری کز جد و اب	پشتبان اهلسنت حامی و رهبر شد است
هست تصنیف شریفش غنیه در ترد رفض	زان سبب نامش بجان رافضی خنجر شد است
رافضی ها و ندارد بین بغداد و کربلا	رفعت آل نبی کی شمر را باور شد است
نسبت صدیق و عثمان و عمر هم عایشه	بین چه گستاخی ز قول رافضی اظهر شد است
نسبت نعمان و مالک شافعی و حنبلی	از فضولی و تعصب رافضی منکر شد است

در بیان شهادت حضرت امام حسین رضی الله عنه و مذمت دشمنان اهلبیت

باد صد لعنت بجان خارجی و رافضی	نیز مروان و یزید و شمر را در خور شد است
شد لعین ابن زیاد آن دشمن آل رسول	ساعی قتل حسین کز بهر سیم و زر شد است
حیلهٔ انکار بیعت بر حسین کرده یزید	کینهٔ دیرینه کز خبث دلش در سر شد است
بر خیال آنکه آل هاشمی آرم به تیغ	پادشاهی و خلافت مر مرا در خور شد است
بهر دنیا دین خود یکسو نهاد آن سنگدل	زان سبب لعنت بجانش تا ابد در بر شد است
بر امامان هفته‌ها آب و غذا را بند ساخت	تا ز جوع و تشنگی ز اجسام شان جان بر شد است
بهر معصومان چو جستند آب از قوم یزید	زان شریران آب کی جز تیر و جز خنجر شد است
آل و اصحاب حسین چون شد شهید از ظلم شان	اندران غربت حسین تنها بحرب اندر شد است

بانگ زد ابن زیاد آن خوک ملعون هر طرف	کاین زمان فتح عرب در دستِ ما ایسر شده است
هان بیائید و دوید از هر طرف سوی حسین	قاتلش را وعدهٔ انعام و سیم و زر شده است
زورِ بازوی حسین هرگز نشد کم در نبرد	همتش چون شیر حق تا زیست افزون‌تر شده است
چون حسین دانست کاینجا قتل اوست واقعی	زان بشمشیرِ قضا راضی بجان خوشتر شده است
پس به تیغِ شمرِ ملعون شد شهید آن نازنین	روحِ پاکش طایرانِ عرش را افسر شده است
صد هزاران رحمتِ حق باد بر روحش مدام	هم بر آن جمعی که با او همدم و یاور شده است
کی توانم شرح کردن از جهان جور و جفا	شرح آن در روضة الشهدا مفصل‌تر شده است
از جفا کاری مروان و یزید و شمر و بد	زلزله از عرش و کرسی تا بحر و بر شده است
هر یک از جن و بشر در گریه تا روزِ شمار	کاندرین ماتم ز دیده خون افشان‌تر شده است
ناله کرده زمزم و بیت الحرام اندر بکا	طیبه و بطحا صفا و مروه لرزان‌تر شده است
صد هزاران حورِ عین با فاطمه در باغِ خلد	بر شهیدِ کربلا گریان بچشمِ تر شده است

التجا بجنابِ حضرتِ امام حسین رضی الله عنه

جانِ من بادا فدا بر خاکِ کویت یا امام	هر دو عالم گردِ نعلینت به از عنبر شده است
گفت پیغمبر حسین است از من و من از ویم	زان سبب حبِ تو بر هر مومنی اجدر شده است
تو رحیمی و شفیقی و رفیقِ مومنان	قاتلت را تا ابد لعنت ز حق در خور شده است
وقتِ تعظیمِ هدایا با عمر گفت ابن او	گر چه نز ابنای علی تعظیمِ من کمتر شده است
گفتش ای جان شبلِ شان جد و پدر عمی یار	تا که تعظیمِ تو با تعظیمِ شان همسر شده است
جدِ ایشان مصطفی و ابِ شان آمد علی	امِ ایشان فاطمه هم عمِ شان جعفر شده است
زین فضیلت بر همه کس افضل اند و سرورند	جدِ شان چون تاجدارِ عرش و بحر و بر شده است
بر بیاضِ چشمِ دشمن خامهٔ قدرت نوشت	رمزِ هذا آیهٔ از رحمتِ داور شده است
دور کن از دل عناد و بغضِ آلِ مصطفی	کز تعصب رافضی و خارجی بدتر شده است
باش محکم بر طریقِ اهلسنت مستقیم	کاین سوادِ اعظم است و کز نبی مخبر شده است

در منقبتِ حضرتِ غوث الاعظم رضی الله عنه

اوست دریائی محیط و دیگران انهارِ او	اوست سلطان المشایخ دیگران لشکر شده است
اوست روشن گوهری از کانِ جودِ مصطفی	میوهٔ باغِ رسول الطیب اطهر شده است

مانده فرزندان از آنحضرت بدنیا یادگار	ثانی زهرا است نامش فاطمه دختر شده است
جدِ ما زان ده جنابِ حضرتِ عبد الرزاق	ابنِ او سید ابو صالح نصر رهبر شده است
ابنِ او سید ابو نصر محمد محی الدین	آن ظهیر الدین سعود احمد ازو اظهر شده است
ابنِ او آن میر سیف الدین یحیی ثانی است	نورِ چشمش میر شمس الدین عالی فر شده است
هست ابنش حضرتِ سید علاء الدین علی	ابنِ او سید حسین آن بدر الدین اشهر شده است
نورِ چشمش میر محی الدین یحیی ثالث است	میر شرف الدین قاسم آنکه بس اظهر شده است
ابنِ او سید شهاب الدین احمد متقی	ابنِ او سید حسین آن میر دین پرور شده است
پورِ آن شه میر سید شاه عبد الباسط است	نورِ چشمش میر عبد القادر اطهر شده است
نورِ چشمش شمس الدین محمود دیگر نور الدین	ملکِ هند و سند از اولادِ شان انور شده است

در ذکرِ ساداتِ حموی که در ٹھٹہ آمده اند

از حما در ٹھٹہ شمس الدین محمود آمده است	نیز نور الدین کاندر سند زو مقبر شده است

در ذکرِ سید شاه عبد الله ٹھٹوی ثم الپشاوری

پورِ سید شمس الدین محمود شاه عبد الله است	در پشاور مضجعش هم مسکن و مقبر شده است
نورِ چشمِ شاه عبد الله یکی سید حسن	ثانی آن سید محمد فاضل افسر شده است

در ذکرِ سید نور الدین محمد برادرِ سید محمود الحموی و اولادِ ایشان

نورِ چشمِ میر نور الدین سید احمد است	ابنِ او آن میر یوسف عامل و رهبر شده است
زوست یکفرزند شه عبد المجید قادری	ابنِ او سید محمد یوسف عالی فر شده است
نورِ چشمش میر محمود است و سید بوتراب	سیومین سید محمد متقی اشهر شده است

در ذکرِ حضرتِ سید شاه محمد فاضل قادری خانیاری

سالِ تشریفِ محمد فاضل اندر خانیار	یکهزار و هم نود با چند سال اذکر شده است
چونکه تشریفِ شریفش موردِ کشمیر شد	پس بامرِ فانکحوا عامل درین کشور شده است
پس چهار ابن و سه دختر شد عطایش از لطفِ حق	ذکرِ ایشان را درین نامه مفصل‌تر شده است
نامِ ایشان عبد قادر شه وزیر الدین دگر	میر لطف الله و فضل الله نکو محضر شده است

در ذکرِ بناتِ مکرماتِ حضرتِ شاه محمد فاضلِ قادری

چون دو دختر نامزد با هر دو خواهر زاده کرد	میر شه محمود و شه محمد تقی دیگر شده است

وفات سید میر محمد محمود ۸ رجب در [illegible] در مقبرهٔ سید جلال الدین قادری مدفون اند ـ وفات سید محمد تقی ۱۲ رمضان در محله ٹھنگ مسجد مدفون اند ـ سید میر یوسف بن سید احمد الحموی والدهٔ ماجدهٔ ایشان از ذریت اخفاد سید تاج العارفین [illegible] سید عبد الله جیلانی بن سید ابو محی الدین ابو نصر محمد بن سید ابی صالح نصر است که ثانی و [illegible] مجرد سید جلال الدین خانیاری ـ

بنتِ ثالث بود در عقدِ برادرزاده‌اش — آنکه اسمش میر زین العابدین اشهر شده است

در ذکرِ خواهرزادگانِ حضرت شاه محمد فاضل قادری

میر شه محمود با آب و برادرهای خود — زین سبب از تهته عازم سوی این کشور شده است

سالِ هجرت یکهزار و یکصد و شش بود چون — موردِ میمونِ شان در بلدهٔ کشمر شده است

بعدِ چندی با آبِ خود میر سید بوتراب — در وطن تشریفِ شان با زینت باز فر شده است

در ذکرِ سید محمد محمود و شه محمد تقی خانیاری

میر شه محمود و شه محمد تقی در خانیار — مسکنِ شان هم در انجا هر دو را مقبر شده است

پس دو نورِ چشم از شه میر محمود است بس — اولین سید ملوک قادری اکبر شده است

ثانیش سید جمال الدین ولیِ باصفا — صاحبِ زهد و ریاضت در جهان اشهر شده است

در ذکرِ اولادِ سید محمد ملوک قادری خانیاری

نورِ چشمِ شه ملوک قادری یک نور الدین — دومین سید علی شیر [illegible] صفدر شده است

ابن سید نور الدین سید نظام الدین بنام — نورِ چشمش شه حسین [illegible] شده است

از حسین آمد احمد هم یوسف و سید علی — نیز زِ شه فرزند از [illegible] اطهر شده است

نامِ شان سید غلام الدین دوم سید حسن — سومین شه میر بیرک مردِ داناتر شده است

دان گران سید علی شیر و صفدر شاه هم — در خطهٔ سوپور زایشان مسکن و مقبر شده است

در ذکرِ اولادِ سید جمال الدین خانیاری

چار فرزند از جنابِ میر سید شه جمال — اولین سید جلال آن عارفِ اخبر شده است

دومین سید امیر الدین سوم سید شریف — چارمین سید بهاء الدین نکو مختصر شده است

صاحبِ کشف و کرامت بود آن سید جلال — بی خلف داخل بخلد آن پیرِ فرّخ فر شده است

در ذکرِ اولادِ میر غلام محی الدین قادری خانیاری

ابنِ سید شه امیر الدین غلام محی الدین — پنج فرزند از غلام محی الدین اظهر شده است

اولین سید محمد شه دگر سید ولی — سومین مقبول و چارم احمدِ اخبر شده است

پنجمین سید سعید الدین مردِ حق پسند — پور را او آن میر قطب الدین عالی فر شده است

نورِ چشمش میر سید میرجی شه نامِ او — آنکه در رایار او را مسکن و مقبر شده است

شه محمد را دو فرزندِ گرامی ماند پس — نامِ ایشان میر نور الدین و شه مظفر شده است